هو العلیم

استدلال عقلی اخباریین بر وجوب احتیاط

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ احتیاط ـ جلسهٔ دویست‌وهفتادونهم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

کلام در استدلال اخباریین به عقل بر وجوب احتیاط در همهٔ شبهات غیر از شبهات موضوعیه است.

تقریر استدلال عقلی بر وجوب احتیاط

استدلال بر این اساس است که عقل مستقل است به لزوم برائت یقینی درصورت تکلیف و اشتغال یقینی؛ چون من‌حیث‌المجموع شکی نیست که در شرع اوامر و نواهی وجود دارد یا به تعبیر دیگر بنا بر فرمایش مرحوم شیخ نواهی وجود دارد که ما نمی‌دانیم با توجه به نواهی مندرج در سنتِ موصوله آیا از عهدهٔ تکلیف آن نواهی خارج می‌شویم یا نه؟ بنابراین نفس تعلق نهی و احتراز از موارد محرّمه خودش اشتغال یقینی است و به مقتضای اشتغال یقینی، برائت یقینی هم باید محقق باشد و با توجه به اتیان این موارد مضبوطهٔ در کتب اربعه و یا حتی در سایر کتب، آن اشتغال یقینی در اینجا به برائت یقینی

تبدیل نمی‌شود و در همان مسئلهٔ اشتغال به مقتضای استصحاب تکلیف باقی می‌ماند.

استصحاب اشتغال، مقتضی اتیان یا نهی یا احتراز از آن تکلیف محرّم است تا یقین به برائت پیدا بشود؛ همان‌طور که صلاة در یکی از اثواب مشتبه موجب برائت یقینی و اشتغال به صلاة نمی‌شود، مگر به صلاة در ثلاثة اثواب یا در صلاة در ثوبین، یا همین‌طور اتیان صلاة به جهات مختلفه در مورد اشتباه قبله، در تمام این موارد آن استصحاب تکلیف و استصحابِ اشتغالِ یقینی در اینجا حاکم است؛ این دلیل اخباریین بود. گرچه به این مسئله اشکال وارد شد که این دلیل شامل شبهات وجوبیه نمی‌شود درحالی‌که اخباریین قائل به احتیاط در شبهات وجوبیه هستند. حالا ما از طرف آنها می‌توانیم این مسئله را در مورد شبهات وجوبیه هم گسترش بدهیم. ظاهراً فقط در مورد شبهات موضوعیه است که اخباریین با اصولیین در عدم احتیاط در شبهات موضوعیه اتفاق دارند. اما در شبهات حکمیهٔ وجوبیه یا حکمیهٔ تحریمیه اخباریین قائل به وجوب احتیاط

هستند.

اشکال مرحوم آخوند بر استدلال عقلی اخباریین

مرحوم آخوند در اینجا این دلیل آنها را به انحلال حقیقی علم اجمالی رد می‌کنند که گرچه علم اجمالی محقق است؛ ولی اگر اطراف شبهه به مقدار معلوم بالإجمال احتراز از آن بشود یا اتیان بشود دراین‌صورت علم اجمالی حقیقتاً منحل خواهد شد و مبدل به شک بدوی می‌شود و با وجود اینکه ما در کتاب و سنت نواهی داریم و در دست ما فعلاً مضبوط است، اتیان نسبت به این اوامر و احتراز از این نواهی نسبت به تکالیف محتمله موجب انحلال علم اجمالی خواهد شد. پس دیگر آن اشتغال یقینی به قوّت خودش باقی نیست و انحلال در اینجا پیش می‌آید.

نقد و بررسی اشکال مرحوم آخوند

شرط انحلال علم اجمالی: تکافی معلوم بالتفصیل با معلوم بالإجمال

حالا قبل از اینکه ما وارد این اشکال مرحوم

آخوند و کیفیت انحلال علم اجمالی در اینجا بشویم تذکر این نکته لازم است و آن اینکه در اطراف علم اجمالی آن موردی که مورد ابتلاء هست و به عبارت دیگر آن موردی که از آن احتراز می‌شود، درصورتی موجب انحلال خواهد شد که به مقدار معلوم بالإجمال در آنجا این مورد محرز شده باشد؛ یعنی اگر فرض کنید ما علم اجمالی داریم بر اینکه دو ثوب در بین اربعة اثواب قطعاً متنجّس است، بعد نسبت به یک ثوب با شهادت عدلین علم تفصیلی پیدا کردیم حالا یا دلیل ما علم باشد که یقین است یا دلیل ما علمی باشد یعنی علم تنزیلی باشد شهادت عدلین باشد، اصل مثبت باشد، اصول عملیه باشد، تمام اینها در این مسئله فرق نمی‌کند، درصورتی این علم اجمالی منحل می‌شود که آن معلوم به تفصیل ما تکافی آن معلوم بالإجمال را کرده باشد. اول علم اجمالی ما به ثوبین تعلق داشت، الآن علم تفصیلی به ثوب واحد است، پس گرچه یک ثوب از تحت اطراف علم اجمالی خارج می‌شود؛ ولی هنوز ثوب ثانی وجود دارد و آن علم اجمالی به قوّت خودش

باقی است و وقتی باقی بود آن استصحاب اشتغال در اینجا موجب بقاء اطراف علم اجمالی در اطراف مورد شبهه است.

بله، اگر آن طرفِ برای علم اجمالی به‌اندازۀ علم تفصیلی باشد آن علم تفصیلی در اینجا تبدیل به شک بدوی می‌شود که حالا بحثش بعداً می‌آید که چطور تبدیل به شک بدوی می‌شود و در چه صورتی تبدیل می‌شود که اینجا معرکۀ آراء است و خلاصه جای حرف خیلی در اینجا زیاد است و اختلاف و اختلاط در صحبت و در مبنا خیلی در اینجا به‌نظر می‌رسد.

ولی علیٰ‌کل‌حال آنچه که مسلم است درصورت انحلال علم اجمالی باید آن معلوم بالتفصیل به‌اندازۀ معلوم بالإجمال باشد.

بررسی تطبیق شرط انحلال بر موضوع بحث

حالا صحبت ما در مانحن‌فیه به چه نحو است؟ آیا در مانحن‌فیه آن اوامر و نواهی که الآن در کتب مضبوط است به مقدار معلوم بالإجمال حکم عقل است یا نه، این مقدار بیشتر است یا کمتر است؟ بنا بر فرمایش مرحوم آخوند ایشان می‌فرمایند که آنچه الآن در دست ماست یا به میزان معلوم بالإجمال نزد

حکم عقل است یا بیشتر از آن مقدار هم هست. این مسئله مدعای ایشان است. بنابراین با ظفر به موارد محرزه و متیقنه دراین‌صورت علم اجمالی حقیقتاً منحل خواهد شد.[1] این کلام ایشان است.

اما آنچه که به نظر می‌رسد این است که عقل در اشتغال ذمه حکم به ابهام و اجمال نمی‌کند؛ یعنی وقتی که عقل حکم می‌کند در شرع اوامر و نواهی وجود دارد، همین‌طوری نمی‌گوید که در شرع اوامر و نواهی وجود دارد. بعد آن‌وقت بیاییم این کتب را بررسی کنیم و اوامر و نواهی در این کتب را استخراج کنیم و حکم به این موارد متیقنه و شک در موارد مفروضهٔ محتمله کنیم، موردی فرضی ممکن است باشد و نسبت به آنها شک شک بدوی بشود، این‌طور نیست؛ بلکه عقل می‌آید هر مورد خاص را با توجه به شرائط و ضوابط و مقارنات مدّنظر قرار می‌دهد و بعد به معلوم بالإجمال حکم می‌کند.

از بین رفتن یا در دسترس نبودن بسیاری از

---

[1] . همان.

کتابها

با توجه به اینکه ما یک سری اوامر و نواهی داریم که در کتب اربعه و در غیر از کتب اربعه منضبط و ثبت هستند؛ ولی از آن‌طرف علم قطعی داریم بر اینکه بسیاری از کتب ما در ازمنهٔ سابقه دستخوش هلاکت و بوار قرار گرفته‌اند. کتب محمد بن ابی عمیر همه ازبین رفته است. بسیاری از کتبی که در کتابخانه‌های معروف بوده همه طعمهٔ حریق شده است. بسیاری از کتب الآن وجود دارند و ما از آنها اطلاع نداریم؛ فرض کنید یک کتاب بیست جلدی است الآن فقط دو جلد آن باقی است. ابن‌سینا غیر از شفاء یک کتاب دیگر به نام حکمة المشرقیه دارد که تقریباً حدود بیست جلد است که فقط یک جلد یا دو جلد از آن الآن موجود است. می‌گویند که بیشتر از خود شفاء است و ابن‌سینا نظرات مهمش را در اینجا داده است و این‌هم در آنچه که به‌نظر می‌رسد احتمالاً در بعضی از همین کتابخانه‌های ترکیه هست و اصلاً کسی از آن خبر ندارد. کتاب‌هایی که در کتابخانهٔ اسکندریه طعمهٔ آتش قرار گرفت، بسیاری از اینها کتاب‌های فقهی بوده که به آنجا رفته بود. الآن

بسیاری از کتاب‌های دست‌نویس ما در کشورهای دیگر است که ما از او اطلاع نداریم.

دائی پدر مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ مرحوم میرزا محمد طهرانی یک مستدرک البحار نوشته است طبعاً به روایاتی برخورد کرده که روایات چاپی نبودند، روایاتی بودند که در همین کتب خطی بودند، ایشان اینها را به‌عنوان مستدرک جمع کرده است که حالا مستدرک هم دست ما نیست؛ در بغداد هست و می‌گویند که در آن کتابخانه ضبط شده و در دست حکومت و اینها است. با توجه به این قضیه قطعاً عقل حکم می‌کند که دایرهٔ آن معلوم بالإجمال ما از این اوامر و نواهی که فعلاً در دست ماست بیشتر است. آن‌وقت چطور شما می‌گویید که آنچه را که الآن در بین کتب اربعه است یا به مقدار معلوم بالإجمال است یااینکه ازید از آن مقدار است؟! از کجا شما چنین مسئله‌ای را می‌توانید ثبت کنید؟! تمام کتابهای محمد بن ابی عمیر ازبین رفت، اصول اربعمائه‌ای که اینها نوشتند الآن فقط چندتا اصل از آن در دست است، خاتمهٔ مستدرک را بخوانید

ـ جلد ثالث رحلی ـ مرحوم حاجی نوری کاملاً راجع به این مسائل اصول اربعمائه بحث می‌کنند و کیفیت اینکه اینها چطور ازبین رفتند را می‌گویند و اصلاً کتبی در دست ما نیست غیر از همین مقداری که ثابت مانده و مشایخ ثلاثه ـ مرحوم کلینی و مرحوم صدوق و مرحوم شیخ طوسی ـ سعی در جمع‌آوری اینها داشتند و خیلی از اینها ازبین رفته‌اند و اگر آنها در دست بودند قطعاً مسائل فقهی ما صورت دیگری پیدا می‌کرد و این‌همه تعارضات و این‌همه مسائل و اینها همه برطرف می‌شد.

نتیجه: بقای شبهه علم اجمالی بر اشتغال ذمه

بنابراین از این نقطه‌نظر می‌توانیم بگوییم که حق با اخباریین است؛ یعنی در اینکه عقل حکم می‌کند، عقل همین‌طور که نمی‌کند فرض کنید حکم ماقبل شرع را بگیرد و به مابعد شرع سرایت بدهد؛ در ماقبل شرع که هنوز شریعتی نیامده عقل حکم می‌کند در این شریعتی که می‌خواهد بیاید نواهی و اوامری هست و چشمش را هم ببندد و حالا یک‌دفعه چشمش را باز کند ببیند بله ما کتب اربعه داریم، مستدرکش را هم داریم و من‌حیث‌المجموع این

اوامر و نواهی هستند! نه‌خیر، عقل می‌آید تاریخ را بررسی می‌کند و مسائل را می‌سنجد، جریاناتی که قبلاً اتفاق افتاده را بررسی می‌کند، من‌حیث‌المجموع استقلال به این معلوم بالإجمال پیدا می‌کند که این معلوم بالإجمال قطعاً از معلوم بالتفصیل ما بیشتر است، پس وقتی که بیشتر شد، با توجه به اتیان به این اوامر و نواهی که فعلاً وجود دارد شبهه هنوز باقی می‌ماند؛ شبههٔ علم اجمالی هنوز باقی است که این علم اجمالی هنوز اشتغال خودش را نسبت به یک مقدار از اوامر و نواهی دارد.

ما باید این مسئله را بررسی کنیم که هنوز جا برای استصحاب باقی می‌ماند یعنی وقتی که ما این معلوم بالتفصیل را اتیان کردیم، صحبت در این است که آیا با توجه به آن حجمِ اوامر و نواهی و تکالیف محرِزه، آیا این مقدار معلوم بالتفصیل تکافی آنها را کرده یا نکرده است؟! استصحاب اشتغال در اینجا جاری است. در اینجا چطور می‌شود به برائت به شک بدوی حکم کرد؟! حالا در اینکه علم اجمالی منحل می‌شود یا نه و چطور می‌شود بعداً صحبتش

می‌آید اما فعلاً در اصل طرح استقلال عقلی است که این عقل مستقل به برائت یقینی است، به‌خاطر این مسئله است که بله، اگر آنچه را که از این مسائل از صادقین و سایر ائمه علیهم‌السّلام به‌دست ما می‌رسید محرز بود، ما یقین نداشتیم، در آن موارد مشکوکه قائل به اصل عدم می‌شدیم، که آن عدم وجود زائد در آنجا محکّم است. آیا اضافهٔ بر این مقداری که الآن هست باز هم هست یا نیست؟! با اصل عدم، آن را دفع می‌کنیم؛ ولی ما قطع داریم بر اینکه نیست، قطع داریم که به‌واسطهٔ ترس و خوف از خلفا و خوف از حکومت بسیاری از آن مُثبتات از نوشته‌ها و مکتوبات تلامذه و اصحاب ائمه همه ازبین رفته است. این قطع را چه‌کار بکنیم؟! اصل دیگر در اینجا حاکم نیست و این مقداری که الآن در دست ما هست مُثبِت اصل نیست که آن اصل بیاید و غیر از آن را دفع بکند چون ما می‌دانیم بر اینکه قطعاً مسئله در اینجا غیر از این است.

حالا این طرح برای خود دلیل اخباریین با این کیفیتی که عرض شد است. یعنی با این وضعیتی که اخباریین در اینجا مدعی هستند ... گرچه حالا

جوابی را که مرحوم آخوند می‌خواهند بدهند به انحلال علم اجمالی این بر تکافی معلوم بالتفصیل با معلوم بالإجمال یا زیادهٔ معلوم بالتفصیل بر معلوم بالإجمال مترتب است، اما اگر اخباریین بیایند این نحو را ادعا بکنند، دیگر دراین‌صورت هیچ دلیلی در دست آخوند و غیر آخوند و مرحوم شیخ باقی نمی‌ماند. و این خلاصه یک مسئله است که البته من به ضرس قاطع و به جزم نمی‌گویم که حالا حتماً این‌طور بود، لعل اینکه حالا فرض کنید کتاب‌های ابن ابی عمیر که ازبین رفته‌اند نظیرشان در سایر کتب آمده‌اند، بالأخره فقط یک شخص که نمی‌تواند یک خبر را نقل کند بلکه ممکن است این خبر را اصحاب دیگر هم شنیده‌اند و آنها را در کتب خودشان آورده‌اند؛ لذا من به ضرس قاطع نمی‌توانم این حرف را بزنم؛ ولی بالأخره جای برای علم اجمالی اینجاست؛ یعنی انحلال علم اجمالی در آن جایی است که چنین چیزی باشد. اگر اخباریین یک هم‌چنین مسئله‌ای را بگویند دیگر چیزی در دست آخوند باقی نمی‌ماند و باید از راه دیگر وارد شد؛

نه‌اینکه از راه انحلال علم اجمالی، چون علم اجمالی در اینجا منحل نمی‌شود.

نحوهٔ انحلال علم اجمالی

صور مختلف علم اجمالی

و اما طریق انحلال علم اجمالی در اینجا به چه نحو است؟! ببینید ما در علم اجمالی صور مختلفی داریم که هرکدام از این صور حکم خاص به خودش را دارند. این علم اجمالی ممکن است به دو طرف یا به بیش از دو طرف و به اطراف تعلق بگیرند، شبههٔ ما در علم اجمالی شبههٔ محصوره باشد یا شبههٔ غیر محصوره باشد، آن دلیل حاکم ـ علم مفصِّل و دلیل تفصیلی ـ یا علم باشد یا علمی باشد؛ یعنی نازل منزلهٔ علم باشد مثل شهادت بیّنه یا قرعه که در موارد قرعه حکم به قرعه یکی از اطراف را از مورد علم اجمالی خارج می‌کند، همان‌طوری‌که در مورد غنم موطوئه در بین اغنام حکم به قرعه موجب انحلال علم اجمالی خواهد شد و همین‌طور آن علم تفصیلی یا دلیل آن علم، نفس همان دلیل معلوم بالإجمال است یا فرق می‌کند؛ به عبارت دیگر جنس معلوم

بالإجمال با جنس معلوم بالتفصیل یکی است یا در کیفیت جنس تفاوت می‌کند؛ مثلاً معلوم بالإجمال این است که یک ثوب متنجّس در بین ثلاثة اثواب مشتبه است، جنس معلوم بالإجمال نجاست است یعنی از نجاسات است؛ ولی معلوم بالتفصیل ما غصبیت أحد الثوبین است یعنی علم تفصیلی پیدا می‌کنیم بر اینکه یک ثوب معیّن ثوب مغصوب است. در اینجا این ثوب از اطراف علم اجمالی خارج می‌شود پس صلاة در این ثوب موجب بطلان است. حالا که این ثوب از اطراف علم اجمالی خارج شد، آیا آن علم اجمالی ما باز منجَّز است یا دیگر از تنجیز بیرون آمد؟! چون آن به ثلاثة اطراف تعلق گرفته بود و الآن یک طرف از این خارج شده است. این مواردی است که برای صور مختلف علم اجمالی ذکر می‌کنند.

بازگشت به دیدگاه مرحوم آخوند

مرحوم آخوند فرمودند که علم اجمالی ما در اینجا قطعاً منحل می‌شود؛ چون معلوم ما با معلوم بالإجمال در اینجا تکافی می‌کند پس این مورد

مشخصاً از اطراف علم اجمالی خارج می‌شود و چون علم اجمالی ممتنع است که به طرف واحد تعلق بگیرد، بنابراین شک در آن طرف، شک بدوی خواهد بود مثل شک متحمل ابتدائی و شبهۀ بدوی، درست شد؟! آن یک شخص از اطراف علم اجمالی بیرون می‌آید و وقتی که بیرون آمد علم اجمالی منحل می‌شود.[1] این کلام مرحوم آخوند بود.

تقریر اول: خروج وجدانیِ احدالطرفین از اطراف علم اجمالی

دو بیان برای این مطلب ذکر می‌کنند؛ بیان اول اینکه مسئله یک مسئلۀ وجدانی است؛ یعنی انسان این مسئله را بالوجدان خودش احساس می‌کند. فرض کنید یکی از مورد شبهه خارج بشود و علم اجمالی که باید به دوطرف تعلق بگیرد دیگر به یک طرف تعلق می‌گیرد؛ چون یک طرف از مورد خارج شد. مثال می‌زنند به اقل و اکثر استقلالیین که در اقل و اکثر استقلالیین تکلیف از یک طرف به احدهما تعلق گرفته است؛ مثل دینی که زید از عمرو به گردن

---

[1] . کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۴۶.

دارد، آن دین یا صد تومان است یا صد و پنجاه تومان است، الآن علم اجمالی به یکی از این دو تعلق گرفته است و این‌هم اقل و اکثر استقلالیین است. اگر یکی از این دو را که آن اقل است ادا کند به مقدار صد تومان رفع تکلیف از او شده است، آن‌وقت در مابقی شک می‌کند که آیا مابقی هم باز دراین‌صورت مورد برای تکلیف هست یا نه؟ اصل عدم زائد است و در اینجا محکّم می‌شود و آن فرد را از اطراف علم اجمالی خارج می‌کند. در اقل و اکثر استقلالیین اتیان به اقل با اصل عدم زیاده موجب برائت از اکثر خواهد شد. در اینجا هم همین را می‌گوییم که وقتی یکی از اطراف علم اجمالی خارج شد، ما شک می‌کنیم که آیا طرف دیگر با فرض خروج احد الطرفین جزء طرف علم اجمالی هست یا نه؟ در اینجا اصل، اقتضاء عدم او را می‌کند و شبهه، شبهۀ بدوی است. این به یک تقریر بود.

تقریر دوم: انحلال حقیقی علم اجمالی به دلیل اجتماع مثلین

تقریر دوم که در اینجا ذکر می‌شود یک مقدار

تقریر دقیق‌تری است و آن مسئله این است که در علم اجمالی، علم به یک طبیعت مهمله تعلق می‌گیرد. آن طبیعت مهمله قابلیت صدق برای هرکدام از این دوطرف اجمالی را دارد.

من‌باب‌مثال آن طبیعت مهمله عبارت از متنجّس است؛ هم قابلیت صدق را برای این ثوب دارد و هم قابلیت صدق را برای آن ثوب دارد؛ یعنی هم می‌توانیم بگوییم که هذا متنجّس و هم می‌توانیم بگوییم که هذا متنجّس علی البدلیة، آن‌وقت ـ حالا راجع به غصبیت بعداً صحبت می‌کنیم که در آنجا خود معلوم از نقطه‌نظر جنس تفاوت می‌کند؛ این معلوم تنجّس است آن معلوم غصبیت است ـ می‌گوییم که الآن در اینجا علم تفصیلی ما به تنجّس تفصیلی یکی از دو طرفین تعلق گرفته است؛ یعنی ما در اینجا دو علم داریم؛ یک علم به اینکه أحدهما متنجّس یک علم تفصیلی داریم به اینکه این ثوب الآن متنجّس است. الآن اینجا نشسته‌ایم و این دو ثوب را جلویمان گذاشته‌ایم و می‌خواهیم راجع به این دو ببینیم با این چیزهایی که خوانده‌ایم چه خاکی باید بر سرمان کنیم! الآن موقع ظهر است حالا با کدام

یک از این دو نماز بخوانیم؟! کدام اصل را در این بیچاره‌ها جاری کنیم؟! این دوتا هم به عزا نشسته‌اند که این آقا می‌خواهد بیاید در اینها اصل جاری کند و مثلاً خیر سرش یک نماز می‌خواهد با این دوتا ثوبین بخواند! حالا یک‌دفعه بچه‌ای می‌آید و کار ما را راحت می‌کند و روی این ثوب ادرار می‌کند، این تا آمد ادرار کرد این‌طرف از اطراف علم اجمالی خارج می‌شود و پی کارش می‌رود؛ چون هردو جنس، جنس واحد است. یعنی معلوم بالإجمال ما از نقطه‌نظر طبیعت مهمله همان است که این علم تفصیلی ما از نقطه‌نظر طبیعت به همان تعلق گرفته است؛ یعنی هردو متنجّسٌ. این از طرف علم اجمالی خارج می‌شود و وقتی که خارج شد آن‌وقت در اینجا دو معلوم ما متحد می‌شوند؛ یعنی معلوم بالإجمال ما که قابلیت صدق بر این را داشت با معلوم بالتفصیل ما در اینجا واحد می‌شوند. درحالی‌که نسبت به مورد دیگر اجتماع علمین بنا بر این نظریه محال است؛ چون نمی‌شود دو علم بر یک امر تعلق بگیرد، دو نجاست و دو تنجّس نمی‌شود در اینجا بر یک شیء

تعلق بگیرد. مثل اجتماع مثلین می‌ماند.

مثلین این است که دو حکمِ واحد به ملاک واحد بر یک امری تعلق بگیرد، مانند وجوب کفارهٔ صوم در روز به‌خصوص که برای زید آمده، بعد مثل همین وجوب کفاره دوباره برای این زید در اینجا تشریع بشود، این مثلین است و اجتماع مثلین در محل واحد مانند اجتماع ضدین محال است. در اینجا که الآن ما یک علم تفصیلی نسبت به این بول داریم که این تنجّس در اینجا هست و از آن‌طرف یک معلوم بالإجمال داریم که این معلومِ بالإجمال ما همان تنجّس است و همان تنجّس که در اینجا وجود دارد، دیگر نمی‌شود در امر واحد دو تنجّس بر یک امر خارج تعلق بگیرد چون تنجّس، تنجّس است. وقتی که لباس نجس می‌شود دیگر نجس شده است دیگر معنا ندارد بگوییم که لباس نجس شده است و نجس شده است؛ این تنجّس می‌شود دو مثلین؛ تنجّس واحد است، هذا الثوب إما متنجس أو متطهّر، إن كان متنجّساً... ...دو تنجّس که بر یک مورد حمل نمی‌شوند بلکه یک تنجّس است، چون ثوب دو بار متنجّس نمی‌شود. فرض کنید که اگر الآن این ثوب

متنجّس شد بعد بول دیگر رویش آمد تنجّس بر تنجّس که نیست، سومی هم که می‌آید بول می‌کند تنجّس عَلی تنجّس عَلی تنجّس نیست؛ بلکه همان تنجّس اول خودش تقبّل حکم است و موجب احتراز است. پس همین که این ثوب الآن متنجّس تفصیلی شد دیگر آن علم اجمالی اول نمی‌تواند با این علم تفصیلی معارضه کند و در عین وجود علم تفصیلی، این مورد مصداقِ أحد الطرفین علم اجمالی واقع بشود، چرا؟! چون اگر با وجود متنجّس بخواهد مصداق واقع بشود لازمه‌اش این است که دو متنجّس بر مورد واحد صدق بکند و هو محالٌ، اجتماع مثلین می‌گویند. وقتی ثوب متنجّس است، دیگر متنجّس است، متنجّس عَلی متنجّس که دیگر نداریم. پس اگر این‌طور است اگر این شیء الآن متنجّس به یک تنجّس شد و بعد متنجّس به خمر شد، این الآن تنجّسش خیلی مؤکد می‌شود! اگر سومی هم آمد روی آن یک کار دیگر کرد این دیگر خیلی تنجّسش عالی می‌شود، چهارمی هم آمد یک طور دیگر این را نجس کرد پس ...! نه، این‌طور که

نیست؛ بلکه فرق نمی‌کند، چه این ثوب به بول رضیع متنجّس بشود یا هزار نفر این را نجس بکنند تفاوتی نمی‌کند، با یک مرتبه در آب کر طاهر می‌شود و فرقی بین اشتداد و عدم اشتداد در تنجّس و اینها ندارد.

این امتناعِ اجتماعِ حکمینِ مثلین بر مورد واحد می‌شود. وقتی این‌طور شد ما باید ببینیم کدام یک از علم تفصیلی یا علم اجمالی حاکم بر دیگری است. این مورد در اینجا یا باید مورد علم اجمالی باشد یا باید مورد علم تفصیلی باشد. مورد علم تفصیلی را که داریم بالعیان می‌بینیم و نمی‌توانیم کاری بکنیم؛ این بچه شلوارش را درآورد و ادرار کرد و قشنگ ما را از شبهه درآورد! می‌گوییم که خدا خیرت بدهد! به‌محض تنجّس، علم اجمالی ما منحل می‌شود؛ به‌جهت اینکه دو حکم مثلین بر مورد واحد نمی‌نشیند. پس این مورد قطعاً از اطراف علم اجمالی خارج شد، از آن‌طرف امتناع تعلق علم اجمالی به مورد واحد، ثابت است و علم اجمالی به این دیگر نمی‌تواند تعلق بگیرد، چون این مورد، مورد واحد می‌شود و طرف، طرف واحد می‌شود.

پس علم اجمالی بنا بر فرمایش مرحوم آخوند حقیقتاً منحل می‌شود نه حکماً ـ حکماً و تنزیلاً را بعداً می‌گوییم ـ بلکه حقیقتاً این علم اجمالی در اینجا منحل می‌شود و وقتی که منحل شد دیگر در اینجا شک روی آن است، آن شک هم دیگر شک بدوی می‌شود و در مورد دیگر قاعدهٔ برائت خواهد شد. این دلیل مرحوم آخوند است و فیه ما لا یخفی ...

پرسش و پاسخ

تلمیذ: تفصیلی که هست کاری به علم اجمالی ندارد، علم اجمالی منحل به علم تفصیلی خودش باید باشد.

استاد: نه، کاری ندارد علم اجمالی قائل به طرفین است وقتی یکی از دو طرفین ازبین رفت...

تلمیذ: به فرمایش حضرت‌عالی که فرمودید در انائین مشتبهین یکی از آنها را بریزیم اشکال ندارد.

استاد: نه، آن یک مطلب دیگر است می‌خواهیم بگوییم.

تلمیذ: فرق نمی‌کند حالا ما بخواهیم با نجاست

یک طرف را خارج کنیم یااینکه با اراقۀ ماء یک طرف را خارج کنیم، فرق نمی‌کند.

استاد: ببینید الآن در اینجا علم اجمالی ما آن مقدار که می‌تواند ثابت کند و مثبِت هست این است که قابلیت برای تعلق به طرفین را عَلی البدلیة دارد، یعنی أحدهما متنجّسٌ؛ هم قابلیت دارد بگوییم که هذا مُتنجّس و هم قابلیت دارد بگوییم که هذا متنجّس علی البدلیة و این علم اجمالی قائم به طرفین است لا بطرف الواحد. بر طرف واحد که اصلاً علم اجمالی معنا ندارد. همین که شما اجمال می‌گویید یعنی طرفین. حالا صحبت در این است که یکی از این طرفین به علم تفصیلی از اطراف علم اجمالی خارج می‌شود یعنی علم تفصیلی داریم. آن مسئلۀ ریختن و اینها یک مسئلۀ دیگر است.

اصلاً اگر شارع می‌گفت که این‌طرف اصلاً داخل در اطراف علم اجمالی نیست، شما چه می‌گفتید؟! وقتی که این‌طرف داخل در اطراف علم اجمالی نشد، یک طرف باقی می‌ماند، امتناع علم اجمالی به طرف واحد هم که محرز است، پس آن منحل می‌شود. حالا چه شارع بیاید بگوید که این طرف جزء علم

اجمالی نیست یااینکه شارع بگوید که هذا مُتنجسٌ، وقتی گفته هذا متنجّس با فرض نجاست یقینی به‌واسطهٔ علم تفصیلی نجاست محتمل که دیگر بر این صدق نمی‌کند، این مثلین می‌شود. یعنی قابلیت داشته باشد ما به این، به دو عنوان نجس بگوییم، اینکه نمی‌شود بگوییم که هذا متنجّس و متنجّس زائداً و متنجّس ثالثاً و متنجّس رابعاً! وقتی که متنجّس شد یعنی یَجبُ الاحتراز عنه، ما از آن احتراز می‌کنیم. آن علم اجمالی ما قائم به یک طرف بود، یعنی علم اجمالی می‌گفت که من می‌خواهم تنجّس را ثابت کنم می‌گوییم که قبل از اینکه تو بخواهی بیایی به أحد الطرفین تعلق بگیری ما این تنجّس را ثابت کردیم، می‌گوید که دیگر برای من موردی نمی‌ماند که بخواهم ثابت بکنم. این دیگر طرف واحد می‌ماند البته اشکال وارد می‌شود منتها نه از این باب.

تلمیذ: ما با علم تفصیلی قطع به نجاست این ثوب پیدا می‌کنیم اما قطع به عدم نجاست اوّلی پیدا نمی‌کنیم.

استاد: باشد، بالأخره این از مورد شبهه خارج می‌شود، علم اجمالی اول به دو مورد تعلق داشت و این مورد الآن خارج شد پس علم اجمالی به چه تعلق گرفته است؟!

تلمیذ: خارج می‌شود از جهت اینکه ما قطع به نجاست دومی پیدا کردیم.

استاد: دوتا نجاست که نداریم، یک نجاست داریم.

تلمیذ: ما دوتا نجاست اینجا داریم. دوتا حکم نداریم دوتا نجاست که داریم یعنی این ثوب به دوتا نجاست آلوده شده و یکی‌اش محتمل است یکی هم قطعی است دوتا مجمل است دوتا نجاست که داریم. پس احتمال اوّلی سر جای خودش باقی است.

استاد: نه دیگر، چرا سر جای خودش باقی باشد؟!

تلمیذ: یعنی احتمال اینکه به نجاست اوّلی آلوده شده باشد این سر جای خودش هست.

استاد: فرض ما این است الآن که این متیقن النجاسة هست آیا ممکن است همین متیقن النجاسة، نجس بالإجمال باشد یا نه؟!

تلمیذ: نجس بالإجمال به نجاست اوّلی است.

استاد: بله، عیب ندارد به نجاست اوّلی. پس همین که ممکن است به نجاست اوّلی باشد آن‌وقت در عالم واقع یا این نجس است یا آن نجس است، این مورد که ممکن است به آن نجاست اول متحمل باشد، این از مورد علم اجمالی ما خارج می‌شود، وقتی خارج شد، احتمال دارد همین باشد دیگر، یک وقت می‌گوییم که نه، وقتی که ما علم تفصیلی داریم باز آن ابهام در ابهام خودش باقی می‌ماند، کاری به این نداریم. ما می‌گوییم که این‌طور نیست که کاری نداشته باشیم.

اینکه اول ما بین این دو گیر کردیم، به‌خاطر این است که دلیل دوم نیامد، چون هنوز دلیل فاصل نیامده ما الآن متحیریم که این نجس است یا این نجس است؟! اما اگر یک دلیل فاصل آمد و این را کنار گذاشت آیا احتمال می‌دهیم متنجّس همین باشد یا نه؟! پس این احتمال از اول بود یا نبود؟! این احتمال اول نبود. یعنی این تساوی طرفین محتملُ النجاسة که اول داشتیم، یعنی اول پنجاه پنجاه بود

پنجاه‌تا این متنجّس است پنجاه‌تا هم این متنجّس است، بعد از علم تفصیلی این پنجاه‌تا دیگر نیست این بیست‌تا شد. چون احتمال نجاست در این، موجب می‌شود به‌واسطهٔ علم تفصیلی از طرف علم اجمالی خارج بشود و با خروجش از علم اجمالی، احتمال نجاست این را تضعیف کرده است نه‌اینکه این در مرحلهٔ پنجاه هنوز باقی مانده است بلکه این را خارج کرده است؛ یعنی الآن ما احتمال می‌دهیم هم این نجس معلوم بالإجمال است و همین هم نجس معلوم بالتفصیل است. بنابراین چقدر برای این باقی می‌ماند؟! پنجاه درصد یا نه؟! دیگر بیست درصد باقی می‌ماند که شک بدوی می‌شود.

تلمیذ: مگر نقص پیدا نمی‌کند.

استاد: درصورتی علم اجمالی ما محرز و مثبت بود که به قوّت خودش باقی باشد و الآن قوّتش ازبین رفت و شک بدوی شد. مثل اینکه الآن یکی از نقاط این ثوب نجس است، فرض کنید حالا بگوییم که به اندازهٔ یک نعلبکی این لباس نجس است و نمی‌دانم کجایش هست، احتمال می‌دهم مثلاً اینجاست. اینجا را می‌شوییم، وقتی که اینجا را شستیم آیا آن احتمالی

که نسبت به همهٔ اطراف مساوی بود همان مساوی الآن هست یا مساوی دیگر ازبین رفت؟!

تلمیذ: ازبین برود. ولی احتمال بود ما دیگر قطع به طهارت آن شقّ بعدی پیدا نمی‌کنیم.

استاد: قطع پیدا نکنیم، همان شبههٔ بدوی برای ما کافی است. علم اجمالی وقتی منحل بشود و بدوی باشد، مثل این است که شبهه، شبههٔ ابتدائی بشود. در شبههٔ بدوی و ابتدائی شما برائت جاری نمی‌کنید؟! طهارت جاری نمی‌کنید؟! در این جاری نمی‌کنید، چرا جاری نمی‌کنید؟! چون احتمال نجاست در همهٔ اطراف مساوی است؛ پنجاه درصد اینجا، پنجاه درصد اینجا، همهٔ اینها پنجاه درصدی است. منظور از پنجاه درصد نیم نیم است. ممکن است در اینجا باشد. ما اصلاً علی شیر خدائی آمدیم این مقدار از لباس را از تحت شبهه خارج کردیم و وقتی خارج کردیم آیا در تمام اینها آن احتمال سابق هست یا کم شد؟ کم شد، درحالی‌که علم اجمالی تا وقتی منجّز بود که آن احتمال شبهه به قوّت خودش باقی باشد.

تلمیذ: در اینجا هم هست دیگر.

استاد: نه حالا بروید فکر کنید. اشکالی که به اینجا برمی‌گردد به طبیعت مهمله است، راجع به آن بروید فکر کنید. به این چیزها اشکال حل نمی‌شود. اصلاً در خود طبیعت مهمله خلط شده و طبیعت مهمله به اینجا نمی‌گویند. این بندگان خدا چون با منطق و فلسفه و اینها خیلی آشنا نیستند خلط می‌کنند.

اللهم صل علی محمد وآل محمد